

● سید محمد سادات اخوی

دینی و مذهبی» نوجوانان است و اشاره به ادبیات بزرگسالان، تنها «یاور پرداخت مطلب» خواهد بود.

۳- حسن نیت و احترام نسبت به تمام نویسندگان کوچک و بزرگ این عرصه، مرام همیشگی این کمترین بوده و هست و همین نوشتار نیز که پس از چند سال کشمکش ذهنی، صورت مکتوب پذیرفته نشانه‌های است از اشتیاق نگارنده به آغاز «حرکت نظریه پردازانه بزرگان» این عرصه و خارج شدن مبحث «ادبیات دینی - مذهبی» از حالت گفتگو در محافل خودمانی، حرکت، از کجا؟

بهترین آغاز، پرداختن به تعاریف نانوشتی است که در ذهن نویسندگان، شکل گرفته است. می‌دانیم که اگر گونه‌های دیگر ادبی، مجال برای مطرح کردن «حساس» «روحیات» و «خاطرات» نویسندگان باشند «ادبیات دینی - مذهبی» بیشتر مجال «ابراز ارادت» است؛ ارادته نسبت به چهره‌ها یا مفاهیمی آسمانی و دوست داشتنی. و البته روشن است که «ابراز نفرت»، نسبت به جریان متضاد این چهره‌ها یا مفاهیم نیز، می‌تواند روی دیگر همین سکه باشد؛ چنان که ادبیات جهان نیز پر از ابراز عشق و ارادته نسبت به «مسیح(ع)» و «نفرت از «یهودا» ست... یا ابراز عشق به «موسی(ع)» و «نفرت از «سامری»». در حقیقت، این، جریان است که از ماجرای «هابیل و قابیل» آغاز شده است. بنابراین، «عشق و نفرت» دو محرک اصلی ادبیات جهان در اینجا هویت ویژه دارند؛ هویتی توأم بانوعی طهارت و تقدس؛ طهارت و تقدسی که ناشی از مقدس‌ترین یاور قلبی هر انسان، یعنی دین و مذهب است.

در این عرصه، عشق و نفرت، به اشخاص یا مفاهیم ویژه‌ای تعلق دارند. اگر عشقی هست، به شخصیت یا مفهومی ظاهر است و اگر نفرتی هست، به سبب تضادی است که شخص یا مفهومی، نسبت به «شخصی یا مفهوم مقدسی» نشان می‌دهد. نویسندگان عرصه «ادبیات دینی - مذهبی»، در کشاکش این عشق و نفرت قلم می‌زنند و چون مخاطبان آنها نیز به گونه‌های دیگر از این کشاکش مبتلایند از آثار آنان، انتظار بسیار دارند. به بیان دیگر، مشکلات نویسندگان مذهبی نویس - برخلاف یاور رایج - بسیار بیشتر از سایر نویسندگان است (حداقل در آغاز) و حجم کم این آثار و حجم کمتر آثار «خوب و مطلوب» در این زمینه، باز هم برخلاف یاور رایج، نه نشان‌دهنده‌سادگی، که مؤید مشکل بودن این گونه از ادبیات است. بنابراین، شاید بتوانیم تعریف آتی را به عنوان پیشگفتار، بپذیریم.

«ادبیات دینی - مذهبی، شامل آثاری است که بر اساس عشقی مطهر، نسبت به چهره‌ها یا مفاهیم آسمانی، یا نفرتی از چهره‌ها و مفاهیم مقابل، شکل گرفته‌اند». در واقع شاید بتوانیم به این گونه از ادبیات، لقب ادبیات «مطهر» یا ادبیات «آسمانی» را بدهیم.

وحدت یا تفکیک؟

بحث «وحدت یا تفکیک؟»، سالهاست که بیش از هر نکته‌ای، ذهن نویسندگان مذهبی نویس را به خودمشغول کرده است. آیا «ادبیات دینی - مذهبی» را باید گونه‌ای ویژه به حساب آورد یا محدودی را برای آن متصور نشد؟

کسانی مانند شهید استاد مرتضی مطهری جرادستان راستان - هر چند در قالب واژه‌ها به چنین چیزی اشاره نکردند اما در عمل نشان دادند که این گونه را، گونه‌ای مستقل دانستند

اشاره:

آنچه پیش رو دارید، مقاله‌ای است که به جستجوی مفهوم ادبیات دینی، تلاش برای روشن ساختن حد و مرزهای آن، وضعیت ادبیات دینی در مطبوعات و لزوم تشکل در این عرصه می‌پردازد.

گر چه به نظر می‌رسد که مواردی از تعاریف و تقسیم بندی‌های نویسنده محترم قطعی نیست و به طور جدی جای بحث دارد، اما این مطلب را با این امید درج می‌کنیم که دیگران هم به این بحث بیوندند و دیدگاه‌های موافق و مخالف خود را ابراز کنند.

«ادبیات بومی» ملل مختلف که سرشار از باورهای نانوشته یا نوشته مردمی است، به روایتی، کهن‌ترین و غنی‌ترین پشتوانه فرهنگی هر کشور محسوب می‌شود. یکی از نشانه‌های این نظر، اشاره‌های مختلف نویسندگان مطرح جهان به این گونه ادبیات است. در بررسی ادبیات بومی جهان، نمی‌توانیم از تأثیر فرهنگ و آموزش‌های دینی، صرف نظر کنیم، چرا که این تأثیر، یا در زندگی، یا در آثار نویسندگان مشهود است... و این، شاید نخستین زمینه بحث درباره «ادبیات مذهبی» باشد.

وقتی به حوزه ادبیات کشورمان وارد می‌شویم، بحث ادبیات مذهبی، هویت تازه‌ای می‌یابد و بناچار، نوعی طبقه‌بندی بر آن سایه می‌افکند. این طبقه‌بندی، ادبیات مذهبی را در دو بخش «ادبیات دینی» و «ادبیات مذهبی» الف - ادبیات دینی (پیامبران الهی، ادیان، کتابهای مقدس و سرگذشت‌های قرآنی) ب - ادبیات مذهبی (زندگی امامان، عالمان دینی متأخر، اصحاب پیامبر و امامان و نوشته‌های عرفانی) قرار می‌دهد.

«ادبیات دینی» مجموعه‌ای از توصیف‌ها و شناسه‌های حیات ادیان (به گونه‌ای کلی) و پیامبر آن ادیان است. این تعریف هنگامی کاربرد دارد که وارد مباحث مختلف جزئی (مانند باورها، شخصیت‌های دینی متأخر، مفاهیم جزئی و...) نشویم بنابراین، تعریف فوق، تنها «قدمی آغاز گرانه» است. اگر ریزبین‌تر باشیم، توجه نویسندگان مسلمان به مفاهیم غیر اسلامی را بیش از توجه «نویسندگان غیرمسلمان» به مفاهیم اسلامی می‌بینیم.

مشکل اساسی چیست؟

مشکل اساسی این است که گرچه ادبیات دینی و مذهبی کشور ما، پیشینه‌ای نزدیک به نیم قرن مفید دارد؛ هنوز تعریف شایسته و کاملی برای این مقوله ادبی نداریم. نوشتار این کمترین، تلاشی برای آغاز حرکت در این مسیر است و سطر سطر آن، بی‌ادعترین حرکت خواهد بود... و ضروری است که در همین آغاز - و متأسفانه برای پیشگیری از سوءتفاهم‌های احتمالی - نکاتی را یادآوری کنم:

۱- این نوشتار، بنا ندارد حرف اول و آخر را بگوید یا تاقض احتمالی خود را با آرای بزرگان، حمل بر برتری خویش کند. تنها آرزوی نگارنده، بهره‌مند شدن از دیدگاه‌های ارزشمند بزرگان خطاپوش است.

۲- در این مسیر، آنچه مورد توجه قرار خواهد گرفت «ادبیات

مرز شناسی
«ادبیات دینی»
(بخش اول)

و برای آن، تصویری خاص، قائل بوده‌اند. اما از سوی دیگر، تاریخ ادبیات کودک و نوجوان ما نیز نشان داده است که کمتر نویسندگانی، گرایش خاص خود را، ادبیات مذهبی قرار داده است. این مشکل به تصویری که اهل قلم از این گونه ادبیات دارند مربوط می‌شود.

کسانی که در «پیشگفتار» یا در گفتگوهای مطبوعاتی خود، درباره این مشکل، اظهار نظر کرده‌اند، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروه نخست؛ «کلی‌نگرها» هستند که معتقدند هنر و ادبیات، به یک معنا، عطیهای الهی به انسانهای خاص و مورد عنایت است. بنابر این، هر اثری که از نویسندگانی مکتوب می‌شود هویتی دینی-مذهبی (الهی) دارد و اگر درباره هر کلام از آیات الهی (به معنای عام، نشانه‌ها) نیز که بنویسد، به نوعی به خالق آن آیت اشاره کرده است. این گروه، در هر دو صورت، نوشتار را اثری دینی-مذهبی می‌دانند.

گروه دوم؛ «جزئی‌نگرها» هستند که تعریف گروه نخست را بسیار فراتر از «معروف»-تعریف شده می‌دانند. به نظر گروه دوم، «ادبیات دینی-مذهبی» فقط شامل آثاری می‌شود که به صورت مشخص، درباره «مفاهیم» دینی-مذهبی نوشته شده باشند.

البته یادآوری این مسئله ضروری است که حالا بخصوص پس از گذشتن دو دهه از ادبیات انقلاب اسلامی - نه در گروه نخست و نه در گروه دوم، کسی یافت نمی‌شود که برای خلق آثار مذهبی، به «بیان مستقیم» در نگارش مفاهیم دینی-مذهبی معتقد باشد....

با «تاریخ» چه باید کرد؟

بحثی که سالها بر زبان قلم بسیاری از نویسندگان این عرصه از ادبیات جاری شده است، «میزان وابستگی نوشتار به تاریخ» است. آیا اثر دینی-مذهبی (که می‌دانیم به هر حال بر اساس واقعیتی تاریخی نگاشته شده) به طور کامل، به تاریخ وابسته است یا نه؟

مناسبت‌ترین روش برای حل این مشکل، «جزئی‌تر کردن» بحث است. نخسته نگاهی به جنال «بازنویسی» و «بازآفرینی» داشته باشیم.

در تعریف رایج (و پر اختلاف!)، آثاری را «بازنویسی» می‌دانند که تاریخ محض را روایت کرده باشند؛ بی‌کم و کاست و تغییر و آثاری را که با افزودن شخص یا اشخاص، حادثه یا حوادث و توصیف جزئی‌تر ماجرا، صرفاً بر اساس «اصل ماجرا» شکل گرفته‌اند، «بازآفرینی» می‌نامند. مرزهای این تعریف نیز مثل بسیاری از تعاریف هنری، دقیق و مشخص نیست و در این گفتمان مکتوب (۱)، بیش از «مرز» «سلیقه» تعیین‌کننده است. بسا آثاری که از یک دیدگاه، بازنویسی صرف و از یک دیدگاه، بازآفرینی محسوب می‌شوند.

تقدیر نویسندگان به تاریخ، نکته‌ای نیست که خاص ادبیات «دینی-مذهبی» باشد؛ نویسندگان بسیاری هستند که روش ادبی‌شان، روایت تاریخ است و در این مسیر، هم‌پرواهی خود را صرف شناخت تاریخ و روشن کردن نقاط تیره و ناشناخته آن کرده‌اند. اما ادبیات دینی-مذهبی، تقدیر ویژه‌ای را پذیرفته است و این تقدیر ویژه، به سبب شرایط خاص حوزه آن است و این شرایط خاص نیز ناشی از «آسمانی بودن» آن حوزه است. ادبیات



و گونه‌های مختلف آن، مبتنی بر ویژگیهای اشخاص یا مفاهیم زمینی‌اند. اشخاص یا مفاهیم زمینی نیز از ویژگی «تقدس» بی‌بهرمانند.

قداست، مهمترین تفاوت

ادبیات دینی-مذهبی، روایت صرف تاریخ نیست؛ روایت تاریخی توأم با تقدس است؛ تقدسی که ریشه در باورها و اراده‌های قلبی مخاطبان آن دارد. روایت تاریخی، بیش از آنکه مرور یک ماجرا باشد، «عبرت‌آموز» است. درحقیقت، روای تاریخی محض، اگر شخصیت یا ماجرابی را مطرح می‌کند، آن را بهانه‌ای برای «هشدار» و بیدارباشی آبدگان قرار می‌دهد؛ درحالی که «روایت تاریخی دینی»، شناساندن همان شخصیت را نخستین هدف خود قرار می‌دهد و معتقد است که اگر نکته عبرت‌آموزی باشد، در دل همین معرفی نهفته است. به بیان دیگر، روایت تاریخی صرف، «اسطوره‌ساز» است و روایت تاریخی دینی، «نمونه‌ساز».

ادبیات مذهبی، اگر بر تاریخ تأکید می‌کند، بنای ساخت شخصیت‌هایی دست نیافتنی را ندارد بلکه می‌خواهد با شناساندن زوایای یک شخصیت خواننده خود را مفتون «پیوستن به او» و «مانند کردن خود به او» کند، و حتی اگر ماجرابی را نقل می‌کند، به هر حال، آن را بهانه‌ای برای نمونه‌سازی از یک شخصیت (برای مانند او شدن) می‌کند و اگر شخصیتی منفی را نشان می‌دهد قصد دارد خواننده را از شبیه شدن به او بر حذر نگه دارد (تا خود به خود، جذب نقطه مقابل او، یعنی شخصیت آسمانی شود). بنابراین، بنای ادبیات دینی-مذهبی (درنقل تاریخ) بر تضاد «سیاه و سپید» استوار است. این تضاد در حوزه «ادبیات داستانی»، عنوان «کشمکش» داستانی را می‌گیرد. همین «سیاه و سپیدی» محض، سبب پدید آمدن بحث «قداست» می‌شود. قداست، مهمترین عامل نقدناپذیر شدن

ادبیات دینی-مذهبی

شامل آثاری است که

بر اساس عشقی مطهر

نسبت به چهره‌ها یا مفاهیم آسمانی،

یا نفرتی از چهره‌ها و مفاهیم مقابل

شکل گرفته‌اند

ادبیات دینی-مذهبی است.

تصور غلط رایج، این است که به عنوان مثال، اگر قصه‌ای درباره حضرت رسول اکرم (ص) نوشته شود، به‌صرف مطرح کردن شخصیت مقدس حضرت رسول (ص)، قصه نیز تقدس پیدا می‌کند. به نظر نگارنده، دست بر قضا، چنین آثاری، باید بیش از آثار دیگر در بوته نقد آزمایش شوند.

سیاه و سپید

یک بعدی بودن بعضی از شخصیت‌های تاریخ دینی-مذهبی، یکی دیگر از عوامل مشکل‌آفرین این گونه از ادبیات است. بنای ادبیات، بر نوعی «نسبی‌گرایی» است. شخصیتی که به عنوان «قهرمان» در نظر گرفته می‌شود، به همان اندازه هم امکان پذیرش ویژگیهای منفی را دارد و بالعکس. «ضد قهرمان» نیز چنین است. اما در ادبیات دینی-مذهبی (از نوع تاریخی‌اش) دست‌نویسندگان در پرداخت چنین شخصیت‌هایی، باز نیست و اینجاست که مقوله موردنظر ما به دو بخش تقسیم می‌شود: تقدس عام و تقدس خاص.

«تقدس عام» مجموعه‌ای از باورهای افراطی است که به تمصب کور، مشهور است و در ذهن یک فرد یا یک گروه شکل



به «معصوم» به گونه‌ای که سبب مخدوش شدن این ویژگی یادگرون شدن روش زیستن تاریخی آن معصوم شود؛ دور از شان او خواهد بود. پس، اینکه حضرت سیدالشهدا (ع)، دختر خود را در آغوش بگیرد یا مثل دیگران از احساس گرمای عاشورا، در رنج باشد، یا تشنگی، حرکات ایشان را کند و مشکل کند، منافاتی با عصمت ایشان ندارد؛ مگر آنکه این احساس، سبب شود جمله‌ای به اعتراض (نسبت به خلقت، خدا یا...) بر زبان جاری کند یا جمله‌ای، دال بر پشیمانی از حضور در «غربت» کربلا بگوید.

از سوی دیگر، آیات آخر «سوره کهف» و بسیاری از اشاره‌های مستقیم و غیرمستقیم قرآنی نیز ثابت کننده شباهت کامل پیامبر (ص) به انسانهای دیگر است. «عصمت» نیز یک ویژگی شخصیتی است. اگر چه نگارنده خود نیز تا چندی پیش، معتقد به چشمپوشی از عصمت و مطرح کردن آن برای نوجوانان بوده است، اما اکنون، به نظر می‌رسد که دست بر قضا، هر نکته‌ای رامی‌شود برای نوجوانان (به ویژه نوجوانان فهیم امروز) مطرح کرد؛ به شرط تحلیل درست، که البته آن هم شایان عهده «شعر و قصه» - بنا بر تعریف دقیق ساختاری‌اثر - خارج باشد.

اما صرف مطرح شدن مفاهیم دینی - مذهبی (حتی سنگین و دیرفهم) برای نوجوانان، تلاشی منفی نیست.

نویسنده ادبیات دینی - مذهبی تلاش می‌کند، جنبه‌های زمینی چهره‌های آسمانی را شاخص نماید تا امکان «نمونسازی» و تعالی اخلاق اجتماعی، از راه «همانندسازی» فراهم آید. بنابراین، دو فرآیند، پیش روی نویسندگان این عرصه است:

۱- شناخت جنبه‌های زمینی و قابل دسترسی چهره‌ها و مفاهیم آسمانی

۲- جاسازی این محتوا در قالب ادبیات مذهبی (اعم از شعر یا قصه یا...)

در نهایت، تاریخ نگاری است؟ نه... در نهایت، مصادره بخش یا بخشهایی از تاریخ دینی، به نفع ادبیات دینی - مذهبی است.

مسئله دیگر این مقوله، اهمیت «ادبیات» و «تاریخ» است. به نظر نگارنده، نباید فراموش کرد که اگر بحث، بحث «ادبیات» دینی است، بنابراین، تاریخ را فقط در حد «استناد» در نظر می‌گیریم و تلاش اصلی نویسنده، باید صرف جنبه ادبی اثر شود. یک اثر دینی - مذهبی، هر قدر هم که مبتنی بر «تاریخ نگاری» یا تحلیل تاریخی باشد اگر مبنای ادبی شایسته‌ای نداشته باشد، هرگز قابل توجه کسانی نخواهد بود که به قصد خواندن «اثر ادبی» به سراغ آن رفته‌اند؛ مگر آنکه ذهن جستجوگری، آن هم فقط برای مطالعه تاریخی، به سراغ آن اثر برود.

رخ دیگر این مبحث نیز، افراط در جنبه ادبی است. گاهی بعضی از آثار بسیار زیبا و متین ادبی، پر از اشتباهات تاریخی و استنادهای ناقص‌اند. هنگام گفتن بانویسندگان این آثار، درمی‌یابیم که بنا را بر «ادبیات محض» گذاشته‌اند و در نتیجه، همه چیز، فدای ادبیات شده است.

همان طور که آثار «تاریخی صرف» خوانندگان زیادی ندارند، آثار «ادبی صرف» که بی‌توجه به تاریخ پدید آمده باشند نیز توفیقی به دست نخواهند آورد.

نکته دیگر در زمینه مبحث تاریخ، موضوع «انتخاب» است. انتخاب یک حدیث، روایت یا یک شخصیت دینی -

می‌گیرد. این گونه تقدس، بیش از آنکه ریشه در واقعیت یا ویژگی‌های فرد یا مفهوم مورد نظر داشته باشد، ساخته مجموعه‌ای از «تکرارهای تبلیغی» است که برای منظور ویژه‌ای تدارک دیدمشده‌اند.

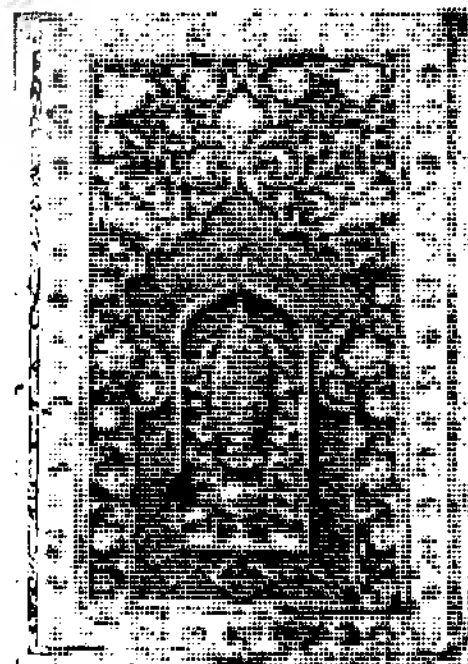
«تقدس خاص»، همان شرایط ویژه فردی است که ریشه در حقیقتی الهی دارد و مهمترین گونه شناخته‌شده آن نیز «عصمت» است. عصمت که همواره به صورت افراطی و به عنوان نیرویی عجیب و غریب و بازدارنده از «گناه و خطا» معرفی شده است، در حقیقت، پاداشی است که در برابر آزمون، به بشر داده شده است و به همین دلیل، اگر بنا بر این باشد که اثری ادبی درباره شخصیتی «معصوم» پدید آید، دست نویسنده چندان باز نخواهد بود. اما درباره «تقدس عام»، به راحتی می‌توان پایه‌های سست آن را نشانه گرفت و با دقت و به قصد اصلاح، آن را نقد و بررسی کرد.

تنها درباره تقدس خاص است که با مشکل «تک‌بعدی» شدن شخصیتها رو به روییم. البته این محدود شدن نیز، با کمی خلاقیت از بین می‌رود. نگارنده تصویری کند اندیشه‌ای که صرف «مشکلات» مختلف شخصیت پرنازی از «معصومان» شده است، اگر صرف «کشف» ویژگی‌های انسانی و طبیعی آنان می‌شد، زودتر از این درمی‌یافتیم که در باز نویسی یا باز آفرینی ادبیات مذهبی، تنها دو مشکل اساسی (درباره معصومان) وجود دارد: مشکل گفتگوها (دیالوگ و حتی مونولوگ) و مشکل افراط و تفریط در ویژگی‌های روحی.

در بسیاری از آثار روایی ادبیات دینی - مذهبی، جمله‌ها و توصیفهایی به چشم می‌آیند که اهل علم و پژوهشگران تاریخ اسلام، آنها را «هون» و «نون» شان «معصوم می‌دانند. جملاتی حاکی از «پشیمانی امام حسین (ع) از سفر کربلا» یا «حالت بیهوشی در مرگ عزیز» اگر چه ممکن است در ظاهر، ساده به نظر رسند، اما نغی «عصمت» تلقی می‌شوند.

در حدیثی که از امام جعفر صادق (ع)، روایت شده است، تفاوت معصوم و «غیر معصوم مطهر» - یعنی مقدسی که از حد عام، بالاتر و از معصوم پایینتر است - در این دانسته شده است که «معصوم»، در شادی و غم (هنگامی که در شدیدترین حد خود رخ دهند) مانند سایر مردم، اختیار از دست نمی‌دهد. یعنی هجوم شادی و مصیبت، نمی‌تواند خللی در نیت یا احساس معصوم ایجاد کند. در حقیقت، نسبت دادن جمله یا حالتی

ادبیات دینی - مذهبی بیشتر مجال ابراز ارادت است



مذهبی (برای نگارش اثر ادبی)، نقش مهمی در شکل‌گیری و جذابیت آن اثر دارد.

در دوران مختلف، ماجراهای مختلفی رخ داده است که در بنو توجه، می‌توانند جذاب باشند و به ظاهر، مناسب تبدیل شدن به یک اثر ادبی. اما کمی دقت، می‌تواند نکات مهمی را یادآوری کند که دست نویسنده را بلرزاند؛ «تطابق تاریخ و ادبیات»، شاید مهمترین این نکات باشد (بیش از این نیز اشاره‌ای به آن کردیم). نکته مهم دیگری که بیشتر مورد توجه این نوشتار است، سلیقه «انتخاب‌کننده» است. سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰ (به صورت تقریبی) مجالسی برای مطرح کردن نکات شگفت‌آور «تاریخ دینی» بوده‌اند، به نحوی که بیشتر نویسندگان این دوره به موضوعاتی رو آوردند که یا ارتباطی با «معجزات» مختلف داشتند و یا به مسائلی ماورایی اعتقادی پرداختند. حاصل این دوران، انبوه سؤالات است و بهترین گواه این سؤالات، حجم گسترده نامه‌هایی است، پر از پرسش که برای مؤسسه «در راه حق» قم ارسال شدند. در حقیقت، نوجوانان پیش از آنکه ریشه بعضی از مفاهیم پراشان روشن شود، برخی آثار ادبی را خواندند که نه تنها مشکلات فکری‌شان را حل نکردند، به انبوه سؤالات آنها نیز افزودند.

پس از سال ۱۳۶۰ و درست در بحبوحه «دفاع مقدس» بیشتر نویسندگان عرصه ادبیات دینی، به «نوگرایی» و «بسترسازی» رو آوردند. از این زمان، گرایش آثار مختلف دینی - مذهبی به کشف نقاط جذاب و تناسب بیشترشان با سن مخاطبان (نوجوانان)، افزایش می‌یابد و آثاری خلق می‌شوند که دست کم، فزاینده‌ای مناسبی را از تاریخ برگزیدند.

برخی از فزاینده‌ها، گمنام می‌مانند

ادبیات دینی - مذهبی، رسالت تاریخ‌نگاری ندارد. نخستین وظیفه این ادبیات، ایجاد «ستایش» است. هر فرد از نمونه‌ای پیروی می‌کند که حس ستایش او را برانگیزد. انسان حتی (منهای انگیزه فطری) آغازپرستش خدا را، با ستایش آیات او آغاز می‌کند. «ادبیات دینی» مذهبی، پنجره‌های ستایش را رو به جان مشتاق خوانندگان می‌گشاید و به آنان اندیشه‌های می‌بخشد که نخستین انگیزه‌شان برای مطالعه تاریخی باشد. بنا نیست که «ادبیات دینی» پاسخ پرسش‌های مختلف اعتقادی را بگوید بلکه این ادبیات، تنها عاملی است برای وادار کردن خواننده به شناخت چهره‌ها یا مفاهیم آسمانی. قرار نیست حس دینی «ایجاد» شود، بلکه بنا بر «بیدار کردن» است. پس این گونه از ادبیات، از مضمون مهمی را نخست در بخش «انتخاب» پشت سر می‌گذارد. روایتی که بنای آن بر «خرق عادت» حکایتی «هست‌سند» یا اصول و مبانی تئوریک اعتقادی باشد، با کوچکترین اهمالی در پرداخت، به یک اثر ادبی ضعیف و غیر جذاب تبدیل خواهد شد.

در «انتخاب موضوع» نکات زیر، قابل توجه‌اند:

- ۱- موضوع باید متناسب با سن مخاطبان (کودک یا نوجوان) باشد.
- ۲- امکان گسترده شدن روایی را داشته باشد (برای قصه).
- ۳- بیش از اندازه طولانی و گره در گره نباشد (برای شعر).
- ۴- تعدد شخصیت‌های مؤثر در واقعه (با توجه به فاصله زمانی و ناتوانی ما در شناخت کامل زمان دور) آسیب‌گنگ شدن ماجرا و ایراد لطمه به هویت «شخصیت‌پردازی» ادبی می‌شود.
- ۵- موضوع، ماخذ و منابع معتبر تاریخی داشته‌باشد.
- ۶- تا حد ممکن، خاص یک طیف یا فرقه نباشد.



۷- بکر و نوپردازانه به نظر آید (کشف نویسنده‌باشد).
۸- ماجراهای حاشیهای آن بررسی شده باشد.

و ...

اختلاف در روایت هم روی دیگر این مشکل است. خوانندگان «ادبیات دینی - مذهبی» اثری را درباره واقعه کربلا مطالعه می‌کنند و در مسیر قصه متوجه می‌شوند که حضرت (علی اصغر (ع)) در مقابل سپاه «عمرین سعد» و در حالی که امام حسین (ع) طلب آب می‌کرده است، با اصابت تیر سه شعبه «جرملین کاهل اسدی» به شهادت می‌رسد. پس از مدتی، قصه دیگری را می‌خوانند که همین رخداد را در کنار خیمه‌ها و هنگام وداع امام حسین (ع) با زبان خیام روایت می‌کند. اینجاست که مشکل اختلاف روایت، مطرح می‌شود. به صورت کلی می‌توان به کلام حضرت باقرالعلوم (ع) اشاره کرد که فرموده‌اند: «آنچه را که از ما اهل بیت برای شما روایت شد، با آیات قرآن مطابق کنید. اگر تناقضی دیدید، کلام ما را به پهنه دیوار بگویند و قرآن را بپذیرید». مهمترین وسیله‌ای که روایت درست را از نادرست، مشخص می‌کند، «تحلیل عقلانی» است (اگرچه تمام وجوه اعتقادی، دلایل ظاهری عقلی ندارند). دانستن «علم کلام»، همین ابزار درست‌شناسی است.

در مورد بالا، شهادت حضرت علی اصغر (ع)، انتخاب آسان نیست؛ برای هر دو گونه خیر، راویان معتبر و نیمه‌معتبری وجود دارند. شاید در این مورد، نزدیکتر بودن «راوی» به زمان وقوع رخداد، عامل تایید کننده مهمی باشد. بین راویان عاشورا، «ابی مخنف» که از سایه هدایت امام صادق (ع) نیز بهره‌مند بود، به نسبت، راوی معتبری است و در کل، صورت نوم این روایت، معتبرتر از صورت نخست آن است.

پس خوانندگان...؟!

اگر خود، آشنا به تاریخ باشند مسئله مهمی وجود نخواهد داشته اما اگر آشنا نباشند و قدرت تحلیل و گره‌گشایی را نداشته باشند (که معمولاً چنین است)، با مشکل بفرنجی مواجه می‌شوند و تنها یک نتیجه‌نخستین بازتاب این «گره» می‌شود: تاریخ دینی تحریف شده است...

(ادامه دارد)

چنین ادبیاتی
به دو بخش ادبیات دینی و
ادبیات مذهبی
تقسیم می‌شود

